

مدت: ۳۴/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَأُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَّاتِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

«ب: مشروعیة تمثیل الشخص الاعتباری» در گذشته در صفحه ی صد و سی و هفت در دو سطر پایانی آن جا گفته شد که در مقدمه ی چهارم علاقه ی بین مدرا و شخص اعتباری، یعنی ارتباط بین مدیران و شخص اعتباری چه نحو ارتباط و علاقه هست؟ ولایت است؟ وکالت است؟ قیمومیت است؟ رکنیت است؟ چه هست؟ گفتیم که ما در دو مقام بحث می کنیم در دو جهت، یکی خود این نظریات که بعضی گفتند وکالت است بعضی گفتند ولایت است و هكذا این ها را بحث می کنیم که اولاً مراد از این ها چی هست؟ اشکالاتی که بر هر یکی از این ها وارد کردند و جواب از آن ها این یک مقام بود که این بحث انجام شد. بعدش گفتیم «سنستعرض الإشکالات المطروحة علی تلك الآراء» که این بحث شد «و فی الختام، سنقوم بتقییم مشروعیة تمثیل الشخص الاعتباری فی إطار النظریات المذكورة» در پایان هم قیام می کنیم به ارزش گذاری مشروعیت تمثیل شخص اعتباری، که آیا واقعاً این که کسی مدیرعامل می شود، رئیس فلان جا می شود که شخص اعتباری است آیا این مشروعیت دارد؟ یعنی شارع پذیرفته این را یا شارع نپذیرفته است؟ الف آن بحث اول است، باء که الان شروع می شود بعد از این بحث های طولانی «مشروعیة تمثیل الشخص الاعتباری» آن همان مطلبی است که آن جا گفتیم سنقیم به این بحث. حالا «هل یعتبر منصب ممثل الشخص الاعتباری - سواء أكان وكالة أو ولاية أو قیمومیة أو رکنیة» آیا منصب ممثل شخص اعتباری حساب می شود حالا بلافرق بین این که

وکالت بگوئیم، ولایت بگوئیم، قیمومیت بگوئیم یا رکنیت بگوئیم که این‌ها بحث شد، «مقبولاً من الناحية الشرعية؟» از ناحیه‌ی شرعی این مقبول است؟ یعنی واقعاً مدیرعامل بانک را شارع قبول دارد که وکیل بانک است اگر گفتیم وکالت، یا قبول دارد که ولی است یا قبول دارد قیم است یا قبول دارد مثلاً رکن است حالا هرکدام از آن نظریات را گفتیم تمام است یا اگر گفتیم همه‌اش تمام نیست، این را قبول دارد یا نه این یک امر عرفی و عقلانی ولی شارع قبول ندارد؟ «و هل تُعتبر الإجراءات التي يقوم بها و التي تُنسب إلى الشخص الاعتباری مشروعاً؟»

مطلب دوم: آیا این تصرفات و اجرائیاتی که این مدیرعامل، این رئیس انجام می‌دهد و این کارهایی که انتساب پیدا می‌کند به آن شخص اعتباری بگوئیم مثلاً بانک این وام را داده یا این تسهیلات را اعطاء کرده یا این بانک این را فروخته مثلاً ساختمان‌هایی را بانک مثلاً فرض کنید می‌سازد که نباید این کار را بکند البته بنگاهداری نباید بکند حالا کرد و حالا می‌آید می‌فروشد به افراد، و آیا حالا این خریدها و این فروش‌ها و این کارها که ينسب الی البنك این‌ها مشروع است؟ شارع این‌ها را قبول دارد؟ می‌گوید نه. پس مقصود از مشروعیت که الان داریم بحث می‌خواهیم از آن شروع کنیم بحث کنیم این است که این سؤال را باید جواب بدهیم که اصل این‌ها این مدیران این رؤسا و امثال ذلک این‌ها وکیل باشند یا ولی باشند یا قیم باشند یا کذا، این‌ها را اصلاً می‌پذیرد شارع یا نه؟ دو: این‌ها حالا این اجرائیات و این تصرفات آن‌ها درست است و نافذ است أم لا؟ «معنى المشروعية تنشأ مشروعية تمثيل الشخص الاعتباری عن ثلاث جهات، هي: الجهة الأولى: أن يقبل الشارع وكالة ذلك الشخص أو ولايته أو قیموميته أو جزئيته و رکنيته» این‌ها که می‌گوئیم آیا این مشروع هست این ممثل شخص اعتباری این از نظر شرعی یک امر مشروعی هست یا نه؟ این درحقیقت مشروعیت آن نشأت می‌گیرد از سه جهت، جهت اولی اصل همین است که آیا این عنوان وکیل بودنش، عنوان یا ولی بودنش این را شارع قبول دارد یا ندارد؟ این امر اول «الجهة الأولى: أن يقبل الشارع» وکالت این شخص را اگر با نظریه‌ی وکالت پیش آمدیم یا ولایتش را اگر از نظر ولایت پیش آمدیم یا قیمومیتش را اگر از آن پیش آمدیم یا جزئیت و رکنیت آن را که جزئیت و رکنیت اصلش تفصیلی است دیگر، یعنی وقتی رکن است یعنی جزء ساختار است گفتیم، این مدیر خودش جزء ساختار است، ساختار آن شخص اعتباری...

س: ...

ج: آره این هم ممکن است بگوید این امر اعتباری و عقلائی را قبول دارم دیگر، دیگر لازم نیست وکیل باشد ولیّ باشد انسان، خودش است دارد این کار را می‌کند، چون ...

س: ...

ج: خاصیتش این است که دیگر اعتبار ولایت و وکالت و این‌ها نمی‌خواهد بکند، خودش است دیگر. مثل این‌که انسان خودش وقتی معامله می‌کند از باب وکالت که نیست، از باب ولایت که نیست درست؟ از باب این است که خودش است. این نظریه که می‌گفت در ساختار شخص اعتباری این مدیر وجود دارد، این شخص مدیر نه عنوان مدیر، خود شخص مدیر درست؟ پس بنابراین می‌شود مثل ید، چطور ید انسان، فکر انسان، قلب انسان مال خودش است و این‌ها، می‌گوید آقا بانک... بانک یعنی چی؟ یعنی یک امر اعتباری‌ای که این آدم هم جزء آن امر اعتباری حساب شده، این جوری می‌گفتند دیگر. اگر این جور شارع بیاید بگوید من همین را می‌پذیرم، خب دیگر پس اگر این را می‌پذیری دیگر عنوان وکالت معنا ندارد دیگر، خودش که خودش را که وکیل نمی‌کند شخص.

خب «و إذا كانت لكل واحد من تلك العناوين آثاراً شرعية فإنها تترتب عليه، مثل بقاء وكالة الوكيل نافذة حتى يصله خبر عزله» خب حالا این را برای چی می‌خواهیم که ما بگوییم شارع آیا این عناوین را قبول دارد یا نه؟ این برای این است که بعضی از این عناوین یک آثار ویژه دارند، مثلاً ما اگر گفتیم که مدیرعامل یک بانک وکیل بانک است، شارع این را قبول کرده که وکیل بانک است، خب اثرش چی هست؟ اثرش این است که اگر هیأت عمومی، مجمع عمومی این‌ها این آقای مدیرعامل را عزل کردند ولی این عزل به گوش این آقا نرسیده بود خبردار نشده بود رفت معامله انجام داد، خب مشمول آن حکم می‌شود که در شرع مقدس وکیل اگر قبل از آن‌که عزلش به او برسد و اطلاع پیدا کند معامله انجام داد شارع فرموده آن معامله درست است. ولو عزل شده و در زمان عزل آن معامله را انجام داده اما به حکم شرع، وکیل حکمش این است که باید عزلش به او برسد بعد معاملاتش نادرست باشد و الا تا عزل به او نرسیده ولو عزل شده باشد معاملاتش درست است. این جا هم خیلی مهم است، این آقا رئیس شرکت است، مدیرعامل شرکت است، مجمع عمومی

که ناصب مدیرعامل هستند جلسه تشکیل دادند فلان، این مدیرعامل مسافرت بود عزلش کردند، ولی این خبر به او نرسیده بود، او رفته یک کشور دیگر هم معاملاتی انجام داد بر حساب این که خیال می کرد هنوز مدیرعامل است، بعد فهمید، طبق اگر بگوییم وکالت است خب درست است، آن معاملاتی آن تصرفاتی که کرده آن ها درست است این ها حق ندارند آن را ابطال بکنند آن ها درست است. پس این که ما امر مشروعیت مطلب اولش این است که می گوییم این عناوین، این عناوین منصبی را شارع برای ممثل شخص اعتباری قبول دارد؟ کدامش را قبول دارد؟ کدامش را قبول ندارد؟ این مهم است این جا.

خب «و إذا كانت لكل واحد من تلك العناوين آثاراً شرعية فإنها» فإن آن آثار شرعیه مترتب می شود بر هر یک از آن عناوین مثل بقاء وکالت وکیل نافذ تا برسد به آن وکیل خبر عزلش.

«الجهة الثانية أن تكون تصرفاته التكوينية في الأموال الموضوعة تحت اختيار المدير و الاستفادة منها في الحدود المعينة له، جائزة تكليفاً.» دو: خب مدیرعامل چی دارد؟ مثلاً یک اتاق دارد توی مثلاً فلان شرکت یا توی بانک، آن جا وقتی که می رود می تواند از فرض کنید آب آن جا یک پذیرایی هایی که برای پرسنل آن جا هست، مدیرعامل آن جا هست استفاده بکند. حالا خود این که بیاید از سکونت در این اتاق، سکونت در این ساختمان، استفاده ی از آب و برق و خصوصیات دیگر، پذیرایی های آن ها استفاده بکند تکلیفاً این هم مطلب دومی است که آیا این مشروع است؟ شارع قبول کرده که تو مدیرعامل این جا باش، تو وکیل هستی یا هرکسی که هستی. یا این که نه این اجنبی هست حق تصرف در این امور را ندارد، این هم جهت دومی است که مربوط به مشروعیت می شود.

«الجهة الثالثة» این که تصرفات تکوینی و فیزیکی اش در اموالی که قرار داده شده تحت اختیار مدیر و هم چنین استفاده ی از آن اموالی که تحت اختیارش قرار داده شده است تصرفاتش در آن ها در حدودی که معین شده، البته توی اساسنامه در حدودی که برایش معین شده. مثلاً یک وقت معین شده که آیا می توانی این جا مثلاً زندگی ات را این جا قرار بدهی، خواب و خوراک و همه چی، یک وقت می گویند نه فقط اتاقی است که برای کارت می توانی بیایی اما دیگر این جا حق این که شب این جا بخوابی و این جا زندگی ات باشد نداری. نه آن جوری که بالاخره برایش تعیین شده. یا خانه های سازمانی به آن ها می دهند دیگر به بعضی از

این مدیرعامل‌ها و فلان خب منازل سازمانی می‌دهند. خب این هم آیا این واقعاً می‌تواند برود توی آن خانه‌ی سازمانی بنشیند یا نمی‌تواند برود؟ این تصرفات فیزیکی، شارع قبول دارد؟ یا این‌جا قبول ندارد می‌گوید این مال مردم است نه به درد تو نمی‌خورد، تو حق نداری این کار را بکنی.

«الجهة الثالثة: و هي القول بنفوذ تصرفاته الاعتبارية بحق الشخص الاعتباري مثل الشراء او البيع له» یعنی لشخص اعتباری، مطلب سوم که توی مشروعیت است وقتی می‌گوییم مشروعیت این هم مراد است این است که آیا قول و سخن به نفوذ تصرفات اعتباریه، تصرفات اعتباریه در مقابل تصرفات فیزیکی است دیگر، تصرفات اعتباری یعنی خرید و فروش و اجاره دادن و مزارعه و مضاربه و این‌ها. نفوذ تصرفات اعتباریه در حق شخص اعتباری، مثل این‌که چیزی را می‌خرد برای آن شخص اعتباری یا می‌فروشد برای آن شخص اعتباری و امثال ذلک. بله آقا؟

س: ...

ج: اولی منصب وکالت، اصل وکالت را درست؟ نه آن کار تصرفات خارجی ...

س: ...

ج: خب اگر قبول کردیم حالا کسی ممکن است بگوید اولی چی هست؟ وکالت نه ولی این تصرفاتش نافذ است شارع بخاطر یک مصلحتی گفته ولو وکیل نیستی ولی نیستی هیچی نیست، پس وقتی می‌گوییم مشروعیت می‌خواهیم این سه تا را درستش کنیم ولو این‌که حالا یکی‌اش لازم است یکی دیگرش هم باشد ولی ممکن است افتراق پیدا کنند مثلاً اولی را کسی بگوید نه این‌ها نیست ولی شارع می‌تواند که توضیحش می‌آید.

«فذا تحققت جميع تلك الجهات في الممثل» اگر همه‌ی این سه امر در ممثل تحقق پیدا کند می‌گوییم «نسمی مشروعیت مشروعیه مطلقه» می‌نامیم مشروعیت ممثل را مشروعیت مطلقه. می‌گوییم آقا اگر هر سه‌تای آن را توانستیم علی ضوء ادله‌ی شرعیه، کتاب و سنت و سایر ادله‌ی فقهی توانستیم درست کنیم می‌آییم می‌گوییم آقا ممثل شخص اعتباری چی دارد؟ مشروعیت مطلقه دارد، یعنی از هر سه جهت «لسهولة التعبير» بخاطر سهولت تعبیر این‌جوری دیگر به‌جای این‌که می‌نامیم سه تا را ببریم می‌گوییم مشروعیت مطلقه «و إذا

تحقق بعضها فقط فإنا» ما «نسميها مشروعية نسبية» ما یعنی توی این کتاب نه این که توی کتاب‌های حقوقی‌ها و این‌ها بروید آن‌جا بگویید نه، ما توی این کتاب اگر گفتیم مشروعیت نسبیہ مقصودمان چی هست؟ یعنی بعضی از این‌ها ثابت شده شرعاً، اگر گفتیم مشروعیت مطلقه یعنی هر سه‌تای آن ثابت شده.

«و الثانی» حالا آن دومی‌ای که بعضی آن بگوییم تحقق دارد که مشروعیت نسبیہ باشد «مثل أن يجوز الشارع تصرفات حکام الجور فی الحدود التي تقتضيها المصلحة العامة فقط» مثال برای این مشروعیت نسبیہ مثل این که تجویز بفرماید شارع مقدس تصرفات حکام جور را در حدودی که اقتضاء می‌کند آن تصرفات را مصلحت همگانی، فقط این را می‌گوید. خب ما روایاتی داریم که بعضی از تصرفاتی که حکام جور و سلاطین حالا بعضی‌شان دیگر سلاطین هم شده بودند، خلفاء جائری که غصب کردند مناصب ائمه علیهم السلام را شارع بعضی‌هایش را تجویز کرده تصرفاتی که می‌کنند، قطاع ملوک و فلان و این‌ها را اشکال نکردند. خب حتی زکات و این‌ها را هم که می‌آیند می‌گیرند شارع آن‌ها را هم تجویز کرده یعنی قبول کرده این را، چرا؟ برای این که مردم توی درد سر نیفتند دیگر، بالاخره این‌ها الان سلطه دارند این کارها را هم دارند می‌کنند بخواهی بگویی این‌ها هم درست نیست آن‌ها که می‌آیند زکات را بزور دارند می‌گیرند دیگر، حالا شارع بگوید من قبول ندارم یک دفعه دیگر هم باید زکات بدهی؟ خب این‌ها اجحاف بر مردم می‌شود، سخت بر مردم می‌شود، شارع بخاطر مصلحت عامه فرموده بود تصرفات این‌چنینی را من قبول دارم ولی ولایت به آن‌ها ندادم، وکالت هم به آن‌ها ندادم. پس بنابراین آن امر اولی را به آن‌ها نداده که این‌ها خیال کنند ما وکیل هستیم ما ولیّ شارع هستیم از طرف شارع ولایت داریم فلان، نه این‌ها را شارع نمی‌دهد اما مثل یک آدم فضول که می‌آید یک فضولی می‌کند فرش کسی را می‌فروشد بعد صاحب فرش خریدار می‌شود می‌گوید اجزت، این‌جا هم این‌ها حکام جور هستند نه ولیّ هستند نه وکیل هستند نه هیچی، ولی بعضی تصرفات را شارع بخاطر مردم تجویز کرده. پس درحقیقت چی پیدا می‌کنند؟ یک ممثلیت نسبیہ پیدا می‌کنند. در این حد.

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: نه، حکم ثانوی نیست. حکم اولی است. حکم ثانوی نیست. حکم اولی است منتها به این مطلب دیگره شارع فرموده این تجویز می‌خواهد. «والثانی مثل أن یجوز الشارع تصرفات» حکم و جور را در حدودی که «تقتضی» آن تصرفات را مصلحت عامه، خب یجوز تصرفات را فقط «حیث لا تعنی هذه المشروعية» چرا به این می‌گوییم نسبی؟ چون این مشروعیت این‌چنینی؛ این نتیجه نمی‌بخشد امضاء ولایت آن‌ها را. «وجوازاً تکلیفياً لتصرفاتهم». و حتی جواز تکلیفی تصرفات آن‌ها را هم که تصرفات فیزیکی‌شان که دومی بود. نه، بی‌خود! توی این کاخ نشستی، آن‌جا نشستی، این‌ها همه حرام است. این تصرفاتی که می‌خوری، ... این‌ها همه حرام! این‌ها را شارع تجویز نکرده. پس نه آن وکالت که امر اول باشد و ولایت را تجویز کرده برای آن‌ها. نه تصرفات تکوینی که می‌کنند، آن‌جا تصرف می‌کنند، می‌آشامند، می‌خورند، می‌خوانند، چه می‌کنند، این‌ها را هم تجویز نکرده. فقط آن‌کارهایی که مصلحت عامه دارد.

س: ...

ج: کجا؟

س: ...

ج: تصرف تکوینی‌تان. بله. آن هم ...

س: ...

ج: بله. یعنی این‌که الان می‌آید این زکات را می‌گیرد؛ این‌جا یعنی دارد یک تصرفی می‌کند دیگره. همین ممکن است این تصرف تکوینی می‌شود. این حرام است. ولی وقتی گرفت؛ شارع می‌گوید من این را به‌عنوان زکات قبول دارم. ولی آن حق نداشتی. آن‌جا یعنی عقاب می‌شود. ممکن است عقاب بشود به‌خاطر این‌که چرا این را أخذ کردی؟ ولی حالا که گرفتی من تجویز می‌کنم. مثل این‌که یک دزدی می‌آید چه‌کار می‌کند؟ می‌آید این مال را معاطاتاً می‌دهد دست یک کسی. این‌کارش حرام است ولی شارع بعد از این‌که مالک خبردار شد گفت اجزت، این نقل و انتقال حاصل می‌شود.

«دلیل المشروعية؛ بعد قبول أصل مشروعية الشخص الاعتباری» خب حالا ما چه دلیلی می‌توانیم برای مشروعیت این‌ها؟ این‌ها دیگره از این به بعد بحث‌های خیلی، این‌ها قبلی مقدماتی بود که خب شخص

اعتباری و خصوصیات و فلان و این‌ها روشن بشود. حالا از این‌جا به بعد دیگه خیلی بحث‌های فقهی این‌چنینی است. باز هم البته این‌جا الان به‌عنوان نشان دادن راه را بیان می‌کنند که قبلاً هم البته بیان شده. برای این‌که ما این مشروعیت ثلاثه را این‌جا بتوانیم اثبات بکنیم یک راهش این است که ما به عمومات و اطلاقات ادله‌ی معاملات تمسک کنیم به این بیان. بگوییم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/۲۷۵) معنای بیع معنای شرعی که نیست. همان معنای لغوی است. یعنی حقیقت شرعیه ندارد بیع که یک معنای خاصی شارع برای این واژه غیر از معنای عرفی بگوید من در او دارم استعمال می‌کنم. تجارةً عن تراضٍ، «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء/۲۹) تجارت همان معنای لغوی است نه یک معنای اصطلاحی شرعی خاص. و هكذا بقیه عناوینی که ما داریم. مضاربه، مزارعه، مساقات، اجاره، صلح و و این عناوینی که وجود دارد. این‌ها همه به همان معانی درحقیقت عرفیه استعمال شده. وقتی به معانی عرفیه استعمال شده شارع می‌فرماید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی هر چی صدق بیع بر آن می‌کند من حلال کردم. من او را حالا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» تکلیفی است. یعنی حلیت به معنای حلیت تکلیفی در مقابل حرمت است؟ یا نه، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی احله محله، به جایگاه خودش نشانده آن را. جایگاه بیع چیه؟ این‌که وسیله نقل و انتقال باشد. خدا هم احله محله. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی در جایگاه خودش که مورد توقع و انتظار از این معامله هست آن را در همان جایگاه قرار داده. یا این‌که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی آثار آن را، مبیعی که به مشتری منتقل می‌شود، ثمنی که به بایع منتقل می‌شود، خدا این‌ها را حلال کرده. که لازمه حلیت این است که پس این نقل و انتقال حاصل شده. این‌ها تقاریب ثلاثه‌ای است که در مکاسب در بحث استدلال به این عمومات که یکی‌اش «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» باشد مثلاً بیان شده آن‌جا.

خب حالا می‌گوییم مثل بانک وقتی می‌رود برای بانک ساختمانی می‌خرد. بیع صادق است این‌جا یا صادق نیست؟ همه می‌گویند؟؟ بانک خودش خانه‌هایی را می‌سازد می‌فروشد. بیع صادق است یا صادق نیست؟ بانک قرض می‌دهد. صادق است که آقا من از بانک وام گرفتم. بانک به من وام دارد، قرض داد؟ این‌ها لغتاً، عرفاً صادق است یا صادق نیست؟ خب می‌بینیم عرفاً لغتاً صادق است. و هكذا بقیه معاملاتی که بانک‌ها با مردم انجام می‌دهند، شرکت‌ها انجام می‌دهند، صندوق‌ها، صندوق مثلاً فرهنگیان، صندوق نمی‌دانم چی،



می‌گوید این قدر وام به من داده، این قدر چی داده این‌ها این‌کارهایی که می‌کنند. یا خانه می‌سازد مثلاً صندوق فلان برای اعضایش مثلاً، زمین می‌رود می‌خرد، با یک پیمان‌کاری معاهده می‌بندد که این‌ها را بیا بساز، چه کن، فلان، همین کارهایی که می‌کند. خب پس بنابراین همه‌ی این عناوین می‌بینیم صادق است. هیچ مشخصی، مقیدی، نمی‌داند مفسری، حاکمی، واردی که این‌ها را از تحت او خارج کند وجود ندارد. از این‌ها می‌فهمیم که این معاملات پس صحیح است. وقتی این معاملات صحیح شد این مقدمه را به آن اضافه اگر بکنیم آن وقت این عناوین هم درست می‌شود و آن این است که شارع می‌گوید این معاملات صحیح است. بدون این‌که این امر عقلانی که این آقا یک کاره‌ای است نسبت به این. حالا یا وکیل است یا ولی است یا بالاخره قیم. نه، بدون این‌که این عناوین عقلانی و عرفی که قهراً آن‌ها می‌گویند ما این را وکیلش قرار دادیم روی آن نظریه یا می‌گویند قیم‌اش قرار دادیم روی آن نظریه یا می‌گوید ولی‌اش قرار دادیم روی آن نظریه. بدون این‌که این‌ها را قبول کند، این خصوصیات را قبول کند همین‌طور می‌گوید این معاملات صحیح است. که از این دارد سر می‌زند دیگه. این واسطه انجام است. یا این‌که نه، عرف می‌گوید که نه، وقتی که شارع این معاملات می‌دهد قبول کرده پس این منصب این را قبول کرد دیگه ...

س: تلازم ...

ج: تلازم عقلی ندارد. گفتیم عرفی. پس معلوم می‌شود قبول کرده دیگه. مثلاً اگر شما یک روایاتی دیدید، یک کسی آمد از امام صادق سلام‌الله علیه پرسید که آقا، پدر بچه‌ای رفته اموال او را فروخته تبدیل به احسن کرده، حضرت فرمود لا بأس به. یکی دیگر آمد از امام رضا علیه‌السلام سؤال کرد یک روایتی داریم که آقا، فلان شخص آمده با اموال فرزندش برای فرزندش فلان چیز خریده (فرزند غیربالغ) فلان چیز خریده، حضرت فرمود لا بأس. یکی دیگه آمده از امام حسن عسکری علیه‌السلام یک روایت دیگر داریم سؤال کرده که آقا، یک شخصی، یک پدری برای فرزند نابالغش آمده مثلاً آن مالش را داده به مضاربه که سود بکند، این مال رشد بکند و ... لا بأس به. خب هر کدام از یک‌کاری، یک معامله‌ای آمدند سؤال کردند. عرف از این‌ها می‌فهمد که این‌ها، خود این معاملات درست است. یا نه، هم می‌فهمد این معاملات درست است هم پس معلوم می‌شود این بابا ولایت دارد. این فهم عرفی. بله، عقلاً، فلسفیاً بخواهی نگاه کنی ملازمه که ندارد که. اما

عرف این جا چه می فهمد؟ عرف نمی فهمد که این که ائمه هر کدام سؤال کردند هی دارند می گویند پس معلوم می شود همان جور که عرف این ها را ولی می داند، سرپرستی می داند که می تواند این کارها را بکند شارع هم این منصب را قبول کرده که دارد این حرف ها را می زند. یعنی این جور نیست که اجنبی باشد. اجنبی انجام داده، حالا شارع می فرماید این معاملات درست است. پس بنابراین نه به ملازمه عقلیه بلکه به ملازمه عرفیه بگوییم که همین ادله که مثبتات امارات هم حجت است؛ دلالت بر این جهت می کند.

بله «بعد قبول أصل مشروعیة الشخص اعتباری» که گفتیم اصل مشروعیت شخص اعتباری را قبلاً اثبات کردیم در جلد اول و گفتیم شارع قبول کرده. و گذشت آن جا. «بعد قبول أصل مشروعیة الشخص الاعتباری وفقاً للأدلة التي ذكرناها سابقاً»، که یکی عموماً بود و ادله دیگری بود که آن جا آوردیم. «بیدو» یعنی ای أظهر «أنه من الممكن إثبات مشروعیة تمثیل» شخص اعتباری به استناد به همان ادله. همان ادله ای که اصل مشروعیت و اعتبار شخص اعتباری را درست کرد و از آن ها فهمیدیم که شارع اعترف به شخص الاعتباری که چه جور فهمیدیم اعترف بالشخص الاعتباری؟ این جوری. گفتیم آقا، بانک وقتی می رود یک چیزی را می خرد یا یک چیزی را می فروشد آن ادله شاملش می شود. شارع طرف معامله را قبول نکرده و می گوید معامله درست است؟ مگر معامله بی طرف می شود؟ می گوید این بیع درست است اما بانک من قبول ندارم وجود داشته باشد. پس معامله بین کی انجام شده؟

س: ...

ج: بیع انجام شده. بیع طرفین می خواهد. مصلحت عامه چیه؟ این واقعیت بیع درست است می گوید. این بیع درست باشد بدون این که یک طرف را قبول کرده، اعتراف به آن کرده باشد که نمی شود که. پس به یک طرف، هم به این طرف اعتراف کرده هم به آن طرف اعتراف کرده. این حرفی بود که آن جا می زدیم. حالا این مسئله تمام شد. حالا همان ادله ای که اعتراف شارع را به شخص اعتباری برای ما درست کرد همان ادله می تواند مشروعیت این جا را، این مشروعیت را هم اثبات بکند. «بیدو أنه من الممكن إثبات مشروعیة تمثیل» و نمایندگی شخص اعتباری را، نمایندگی که در وکالت یا ولایت یا قیمومیت یا نمی دانم جزئیت تجلی پیدا می کند. می توانیم آن را اثبات بکنیم مشروعیتش را به استناد به همان ادله. مثل تمسک به عموماً امضاء

معاملات و قول به این که «والقول بالنظر إلى أن المعاملات القائمة بين الشخص الاعتباري والأشخاص الآخرين، إنما يقوم بها ممثل الشخص الاعتباري» این معاملاتی که قائم است بین شخص اعتباری و اشخاص دیگر که آن اشخاص دیگر حالا یا حقیقی هستند یا آن‌ها هم اعتباری هستند یا مختلف هستند، این معاملات را قیام می‌کند به آن‌ها. کی؟ ممثل شخص اعتباری. آن نماینده‌اش، آن مدیرعامل، آن رئیس، «وکون تلک المعاملات نافذة بمقتضى العمومات المذكورة» با تقاریبی که اشاره کردیم به آن تقاریب آنفاً در گذشته نزدیک «فإن ذلك كله يشير إلى موافقة الشارع على ذلك التمثيل». این عمومات، این دلالت آن عمومات، آن چه کار می‌کند؟ همه‌ی آن‌ها اشاره می‌کند به موافقت نمودن شارع با این نمایندگی. معلوم می‌شود این نمایندگی این را قبول دارد. این قائم به این کارها این بوده دیگره. همان مثالی که زدم. عرفاًها! همان که گفتیم پدر وقتی آن امام فرمود لا بأس، او فرمود لا بأس، او لا بأس، می‌فرمایند پس ولایت این را قبول کرده شارع. چون این دارد این کارها را انجام می‌دهد. این جا هم همین جور می‌شود.

«وتوضيح ذلك هو: إذا كان مستندنا في إثبات مشروعية الشخص الاعتباري هو كون موضوع هذه الأدلة هو المعاملات العرفية والتي تشمل معاملات الشخص الاعتباري بواسطة ممثلش. خب «فتلك العمومات» مثل «أحلَّ اللهُ البَيْعَ»، مثل «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»، مثل الصلح جائزٌ و و. «تعتبر نافذة» پس آن معاملا می‌شود نافذه. «ففي هذه الحالة» که این معاملات نافذ است «يمكن أن يُقال: إن هذه العمومات كما ثبتت المشروعية من الجهة الثالثة» همان طور که مشروعیت از جهت سوم که نفوذ آن معاملات باشد؛ آن را اثبات می‌کند، «كذلك تثبتها من الجهة الأولى والثانية»؛ جهت اولی و ثانیه را هم اثبات می‌کند. یعنی آن منصب‌ها را شارع معلوم می‌شود قبول کرده که یا ولی است یا وکیل است یا هر چی. و این که آن تصرفات فیزیکی تا یک حدود متعارفش را قبول کرده. خب مثل چی؟ مثل این که ما می‌گوییم اگر شارع ولایت پدر را قبول کرده که سرپرستی کند. معلوم می‌شود خب آقا، می‌خواهد توی این خانه وارد بشود. می‌گوید من مالک این خانه نیستم چون این خانه مال این بچه است. ولی شارع قبول کرده که وارد بشود. این قدر که بروی با او، نه، اصلاً دست به غذایش نزن. خب این بیچاره تنها می‌خواهد غذا بخورد و هیچ این تصرفات نکنیم برای او؟؟ و لذا ببینید؛ آن فقهای که عرفی هستند. خیلی از آن فقهای که عرفی هستند می‌گویند اشکال ندارد. با بچه بنشین

غذایش را بخور، چه کار کن، چرا؟ برای این که می گوید این مدلول عرفی است. وقتی عرف می گوید این جوری است؛ در این حدها که تجاوز از متعارف نکند معلوم می شود شارع اجازه داده. خب «کذلک تثبتها من الجهة الأولى والثانية إذ يفهم بالتلازم العرفی» این که ممثل به نظر شارع «یمتلك الأهلية اللازمة للقيام بتلك المعاملات». معلوم می شود که در نظر شارع ممثل در اختیار دارد اهلیتی که لازم است برای قیام نمودن به آن معاملات. «وأنه يُعتبر وكيلاً للشخص الاعتباری أو ولياً أو رکناً لشخص الاعتباری کما» این ها مال آن جهاتش. این شد اول و سوم. «کما أن تصرفاته التكوينية» که دومی باشد «التي يتم تنفيذها ضمن إطار التمثيل تُعتبر جائزة تكليفاً». کما این که تصرفات تکوینیهای که سرانجام می پذیرد تنفیذ آن تصرفات تکوینییه در ضمن دائره تمثیل. یعنی کسی که می خواهد سرپرستی بکند بالاخره باید وارد این اتاق بشود، وارد این ساختمان بشود، دست به آن چیز بگذارد، آن کار را بکند، آن کار را بکند، معلوم می شود این ها تکلیفاً هم جایز است. این به فهم و ملازمه عرفیه. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.